

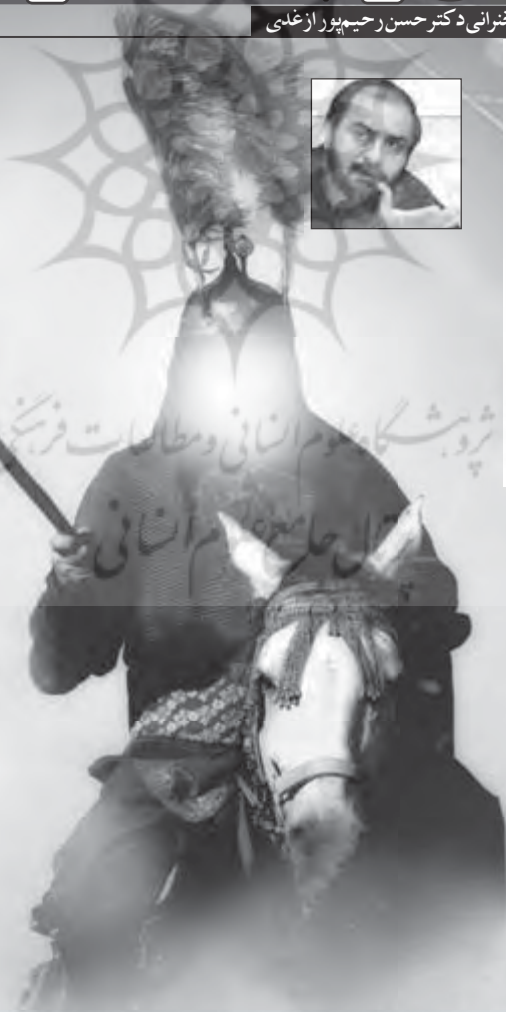
شناسه‌های فتنه در کلام امام علی علیه السلام

جنگ تنزیل و جنگ تأویل

سخنرانی دکتر حسن رحیم‌پور ازغدی

اشاره

در فرهنگ ما، پدر عشق و جهاد و شهادت امام علی بن ابی طالب علیه السلام است و برای حفظ عشق باید حتماً به معرفت‌شناسی عشق توجه کرد. اگر آگاهی نباشد، عشق هم نخواهد بود. بنابراین اگر می‌خواهید پرچم عشق را سردست نگه دارید، حتماً باید پرچم آگاهی را سردست نگه دارید. یک راه مهم، مطالعات اسلامی حساب شده و متراکم است. بدون کتاب خواندن و بدون زحمت کشیدن، هیچ کس حافظ هیچ فرهنگی نمی‌تواند باشد. با صرف احساسات، هم خطر افراط و تفریط هست، هم اندیشه‌های صحیح نهادینه نمی‌شود. در این مقال، سخنرانی دکتر حسن رحیم‌پور ازغدی در باب فتنه را با هم می‌خوانیم.



حضرت علی علیه السلام می فرماید: وقتی که غبار شبیه برخیزد، برجای خویش بمان. چیزی نگو و کاری نکن. اگر جایی نمی توانی حق و باطل را تشخیص بدهی، بر اساس تعصب و احساسات شروع به موضع گیری نکن.

حضرت امیر می گویند: شروع فتنه از دو جاست که هر دو نقش دارد. یک بُعد نفسانی دارد که همان خودخواهی است. دوم بدعت نظری در مفاهیم.

اگر به دوره چندساله ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام امامت به مفهوم حاکمیت، نظری بیاندازید، خیلی کمک می کند به این که بدانید در چه موقعیتی از تاریخ انقلاب و این جهاد بزرگ و مقدس قرار گرفتید. دورانی که حکومت به امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده، تقریباً شبیه به دوران معاصر شماست. به لحاظ زمانی، سال سی و پنج هجری یعنی بیست و پنج سال از رحلت پیامبر گذشته بود. اینها که می گویم خوب دقت کنید برای عبرت گرفتن از تاریخ لازم است. تاریخ را دو جور می شود خواند؛ یک جور مثل قصه که بدانیم قبلاً چه اتفاقی افتاده، به قصد آفرین یا نفرین گفتن به کسانی، این خوب است؛ اما اگر بخواهیم اقتدا بکنیم و مفهوم امام و مأموم و امام و امت تحقق پیدا بکند، اصلاً کافی نیست. یک روش دومی برای خوانش تاریخ و بازخوانی تاریخ و سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام است که ما را به آن شیوه بازخوانی تاریخ توصیه کردند که فقط قصه خوانی نیست؛ خواندن به قصد عبرت گرفتن است: فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ.

تقریباً هر جا قرآن کریم به سرگذشت انبیا و اولیا یا اقوام صالح و فاسد اشاره می کند، به یک زبانی دعوت به اعتبار می کند. یک فَأَعْتَبُوا بعدش می گوید که ما نخواستیم یک قصه ای فقط گفته باشیم که چه شد. عبرت گیری یعنی جور تاریخ را بشناس و موارد مشابه را در دوران خودت پیدا کن و از سوراخی که کسانی در آن دوره گزیده شدند، شما دیگر گزیده نشوید. عبرت گرفتن از تاریخ یعنی مواجهه صحیح تجربه اندوزانه با تاریخ. بفهمیم چه کسانی چه کردند و چرا، چه نکردند و چرا و اینک ما چه باید بکنیم و چه نباید بکنیم. بعضی ها ممکن است بگویند این یک نوع شبیه سازی است؛ شبیه سازی غیر از عبرت است. آن تحریف تاریخ است. شبیه سازی یعنی شما فقط یک شباهت های صوری بین این دوره و آن دوره پیدا کنید، اما عبرت گرفتن یک جور شبیه یابی است، نه شبیه سازی؛ یعنی شما در تاریخ، تاریخ نمی خوانید به قصد آفرین و نفرین گفتن، بلکه می خوانید تا تکلیف خودتان معلوم بشود که امروز من باید چه کنم. آن وقت باید خط و ربطها را بشناسید، آن وقت می توانید در فتنه و در شبیه، درست موضع بگیرید و بازی نخورید. ممکن است کسی صادق باشد و بازی بخورد و ممکن است کسی پرشور و عاشق باشد و بازی بخورد؛ چنانکه خوارج بخشی شان این جور بودند. خوارج آدم های منافق، کافر و فاسد نبودند. آدم های بسیار پاکباز و مؤمن بودند. در همان اهدافی هم که داشتند خالص بودند. اهل نماز شب و اهل تهجد و اینها بودند. اصلاً

اگر به دوره چندساله ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام امامت به مفهوم حاکمیت، نظری بیاندازید، خیلی کمک می کند به این که بدانید در چه موقعیتی از تاریخ انقلاب و این جهاد بزرگ و مقدس قرار گرفتید. دورانی که حکومت به امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده، تقریباً شبیه به دوران معاصر شماست. به لحاظ زمانی، سال سی و پنج هجری یعنی بیست و پنج سال از رحلت پیامبر گذشته بود. اینها که می گویم خوب دقت کنید برای عبرت گرفتن از تاریخ لازم است. تاریخ را دو جور می شود خواند؛ یک جور مثل قصه که بدانیم قبلاً چه اتفاقی افتاده، به قصد آفرین یا نفرین گفتن به کسانی، این خوب است؛ اما اگر بخواهیم اقتدا بکنیم و مفهوم امام و مأموم و امام و امت تحقق پیدا بکند، اصلاً کافی نیست. یک روش دومی برای خوانش تاریخ و بازخوانی تاریخ و سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام است که ما را به آن شیوه بازخوانی تاریخ توصیه کردند که فقط قصه خوانی نیست؛ خواندن به قصد عبرت گرفتن است: فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ.

تقریباً هر جا قرآن کریم به سرگذشت انبیا و اولیا یا اقوام صالح و فاسد اشاره می کند، به یک زبانی دعوت به اعتبار می کند. یک فَأَعْتَبُوا بعدش می گوید که ما نخواستیم یک قصه ای فقط گفته باشیم که چه شد. عبرت گیری یعنی جور تاریخ را بشناس و موارد مشابه را در دوران خودت پیدا کن و از سوراخی که کسانی در آن دوره گزیده شدند، شما دیگر گزیده نشوید. عبرت گرفتن از تاریخ یعنی مواجهه صحیح تجربه اندوزانه با تاریخ. بفهمیم چه کسانی چه کردند و چرا، چه نکردند و چرا و اینک ما چه باید بکنیم و چه نباید بکنیم. بعضی ها ممکن است بگویند این یک نوع شبیه سازی است؛ شبیه سازی غیر از عبرت است. آن تحریف تاریخ است. شبیه سازی یعنی شما فقط یک شباهت های صوری بین این دوره و آن دوره پیدا کنید، اما عبرت گرفتن یک جور شبیه یابی است، نه شبیه سازی؛ یعنی شما در تاریخ، تاریخ نمی خوانید به قصد آفرین و نفرین گفتن، بلکه می خوانید تا تکلیف خودتان معلوم بشود که امروز من باید چه کنم. آن وقت باید خط و ربطها را بشناسید، آن وقت می توانید در فتنه و در شبیه، درست موضع بگیرید و بازی نخورید. ممکن است کسی صادق باشد و بازی بخورد و ممکن است کسی پرشور و عاشق باشد و بازی بخورد؛ چنانکه خوارج بخشی شان این جور بودند. خوارج آدم های منافق، کافر و فاسد نبودند. آدم های بسیار پاکباز و مؤمن بودند. در همان اهدافی هم که داشتند خالص بودند. اهل نماز شب و اهل تهجد و اینها بودند. اصلاً

در این دوره پنج ساله، هر سه جنگ، به اصطلاح جنگ های جناحی بین جناح های داخل خود اسلام بود که واقعاً یک وقت هایی خیلی ها تردید می کردند. هم خودشان به شک می افتادند و هم بعضی ها را به شک می انداختند که اصلاً دعوی حق و باطل نیست. حق کو؟ باطل کو؟ چه طور تشخیص بدهیم؟ خیلی سخت می شد، لذا از آن به فتنه تعبیر می شد. فتنه یعنی چیزی که نه فقط عوام، بلکه گاهی خواص هم به اشتباه می افتند. توده های مردم گاهی ممکن است درست تشخیص ندهند و کسانی که آدم های سابقه دار و آگاه هستند،

آنها هم ممکن است به اشتباه بیفتند. قرآن که می فرماید: فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ؛ یعنی تاریخ و

شمار که سر امام حسین را برید، بیست سال قبل، در جنگ صفین جزو افسران علی علیه السلام بود که با معاویه می جنگید. دو سه دهه بعد می آید در کربلا سر سیدالشهدا را می بُرد و می شود جزو افسران یزید.





فتنه یعنی چیزی که نه فقط عوام، بلکه گاهی خواص هم به اشتباه می‌افتند.

بر قلب مقدّس پیامبر اکرم ﷺ نازل شد، من خدمت ایشان بودم و آیه را که ایشان خواندند، ما فهمیدیم مراد عمده فتنه‌هایی هست که بعد از ایشان پیش خواهد آمد که حق و باطل مخلوط بشود؛ چون زمان پیغمبر، جنگ اسلام صریح و کفر صریح بود. زمان پیامبر جنگ تنزیل بود و بعد از پیامبر بین اسلام درست و اسلام قلابی جنگ تأویل بود. هر دو طرف می‌گفتند ما پیامبر را قبول داریم، اصحاب پیامبریم، مجاهد راه قرآنیم. دعوا خیلی پیچیده و تشخیص حق از باطل سخت شد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گوید: از پیامبر پرسیدم این چه فتنه‌ایست؟ رسول خدا فرمود: یا علی! پس از من این مردم به فتنه خواهند افتاد و دچار امواج آزمون خواهند شد.

حضرت امیر (علیه السلام) می‌گوید: جنگ احد بود. من پرسیدم که من خیلی دلم می‌خواهد که شهید بشوم. شما یک وقتی هم به من وعده شهادت دادید. جنگ احد با این همه شهید تمام شد، باز هم من جزو یکی از این شهیدا نبودم. شما به من فرموده بودید که شهید می‌شوی. پیامبر ﷺ فرمودند: خبر شهادت را که به شما بدهند، چه جوری با آن برخورد می‌کنید؟ حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: من عاشق شهادت هستم. پیامبر ﷺ فرمود: پس بشارت می‌دهم که تو شهید خواهی شد، اما نه اینجا و در این جنگ‌ها، در

عصری که این مردم دچار فتنه خواهند شد، با ایمان خود بر خداوند منت می‌گذارند. به جای اینکه بگویند خدا بر ما منت گذاشت که ما مؤمن و جزو مجاهدین و فداکاران شدیم، اینها بر خدا منت می‌گذارند و بر اساس شبهات شبهه عمل می‌کنند؛ یعنی هنوز حق را از باطل تشخیص نمی‌دهند. حضرت علی (علیه السلام) می‌گوید: از پیامبر ﷺ پرسیدم: یعنی از دین برگشتگی؟ یعنی همه کافر می‌شوند؟ پیامبر فرمود: نه بلکه فریفتگی. بازی می‌خورند و اکثرا خودشان دلشان می‌خواهد که بازی بخورند.

در این سالی سال انقلاب، در موارد متعددی فتنه‌هایی پیش آمد که خود مردم و نیروهای انقلاب گاهی با همدیگر درگیر شدند و نفهمیدند حق و باطل چه هست. در تشخیص اشتباه کردیم. حضرت امیر (علیه السلام) در حکمت سوم نهج البلاغه فرمودند که نگویید خدایا پناه بر تو از فتنه؛ چون همه شما بی‌استثنا دچار فتنه خواهید شد. باید امتحان پس بدهید که صادقید یا کاذب، دست کم فتنه و آزمون زن یعنی خانواده و مال و فرزند.

در خطبه دوم نهج البلاغه حضرت امیر می‌گویند: پیامبر که آمد، فتنه چون شتری مست مردم را پی در پی پایمال می‌کرد و ناخن در ایمان آنها می‌زد. بعد حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: فتنه که می‌آید، چند چیز با آن می‌آید: یک تردید؛ همه به شک می‌افتند که کی حق است و کی باطل است. دوم اختلاف؛ سوم بی‌ثباتی و تزلزل در ایمان؛ چهارم گم کردن دوست و دشمن و مخلوط شدن آنها. فرمودند اینها از علائم فتنه است.

در خطبه پنجاه، حضرت امیر توضیح می‌دهند که فتنه چه جور

سرگذشت اولیا را درست بخوانید و درست عبرت بگیرید تا بتوانید حق را از باطل تشخیص بدهید.

امیرالمؤمنین در نهج البلاغه چند بار خطاب به مسلمین فرمود که حق را با آدم‌ها نسنجید، ملاکتان آدم‌ها نباشد، آدم‌ها عوض می‌شوند. آدم‌ها گاهی سابقه خوب دارند، بعد کارهای غلط می‌کنند. بهترین ثواب‌ها را ممکن است داشته باشد و بعد ضربه بزند، حتی خیانت بکند. همه ما در معرض فساد هستیم. هیچ کس فاسد به دنیا نیامده است. همه ما کم‌کم فاسد می‌شویم، کم‌کم خائن می‌شویم و جبهه عوض می‌کنیم. آن‌که علی را ترور کرد، کافر نبود. جزو سربازان علی (علیه السلام) بود، مجاهد رزمنده بود، سابقه جبهه داشت. ابن‌ملجم جزو سربازان فداکار و شهادت‌طلب علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) بود. همه اینها سابقه جهاد و انقلاب و مبارزه داشتند. ببینید گاهی در خط ماندن چقدر سخت است. شمر که سر امام حسین را برید، مجاهد و رزمنده بود. بیست سال قبل، در جنگ صفین جزو افسران علی (علیه السلام) بود که با معاویه می‌جنگید. دو سه دهه بعد می‌آید در کربلا سر سیدالشهدا را می‌بُرد و می‌شود جزو افسران یزید. آدم‌ها در صدر اسلام خیلی عوض شدند.

همه ما در خطریم. هیچ کس به سابقه خودش نباید تکیه و اعتماد کند. ما مرجع تقلید داشتیم که می‌خواست علیه امام (علیه السلام) کودتا کند، مقلد و رساله هم داشت. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: شیطان با هیچ کس شوخی ندارد، سراغ همه‌تان می‌آید، از هیچ کس نمی‌گذرد. سراغ آدمی که ممکن است پنجاه سال نماز شب خوانده و روزه مستحبی گرفته و فقیه باشد، سراغ او می‌رود؛ دیگر ما که جای خود داریم.

سراغ قوی‌ترین رزمندگان، مجاهدان و شهادت‌طلبان تاریخ رفته و سرکینه، رقابت، جاه‌طلبی، ریاست‌طلبی، ثروت‌طلبی و شهوت‌طلبی فاسدشان کرده است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: به شبهه شبهه گفتند، برای اینکه حق و باطل را مخلوط می‌کند. افراد به اشتباه می‌افتند، نمی‌توانند بفهمند این حق است یا باطل. الان فتنه هم همین‌طور بروز عملی شبهه است. خداوند فرمود: أَحْسَبُ النَّاسُ أَنْ يَبْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، آیا مردم فکر کردند که همین‌طور بگویند ما ایمان آوردیم رها می‌شوند و لا يُفْتَنُونَ؟ هیچ آزمونی در کار نیست؟ باید امتحان پس بدهی و معلوم بشود به چی دل بستنی؟ منافع خودت، جاه‌طلبی، ثروت، قدرت و شهوت و مریدبازی را برای خدا زیر پا می‌گذاری یا نمی‌گذاری، باید معلوم بشود خداپرستی یا نه، تا از این عالم بروی. خداوند می‌فرماید: وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ؛ قبل از آنها همه را ما در فتنه انداختیم، همه را آزمودیم و بر سر راه انتخاب قرارش دادیم و مجبورش کردیم بین دینش و دنیايش انتخاب کند. فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ باید معلوم بشود چه کسانی راست می‌گویند و به خدا و معاد و به نبوت معتقدند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند که وقتی این آیه

در این سالی سال انقلاب، در موارد متعددی فتنه‌هایی پیش آمد که خود مردم و نیروهای انقلاب گاهی با همدیگر درگیر شدند و نفهمیدند حق و باطل چه هست. حضرت امیر (علیه السلام) در حکمت سوم نهج البلاغه فرمودند که نگویید خدایا پناه بر تو از فتنه؛ چون همه شما بی‌استثنا دچار فتنه خواهید شد.

امام علی علیه السلام : من آدمم با اینکه می دانستم بعداً چه اتفاقی خواهد افتاد و همین‌هایی که دارند با من بیعت می کنند، بعضی‌هایشان با من چگونه رفتار خواهند کرد.

امیر المؤمنین علیه السلام : شما می دانید که دنیا در نزد من از عطسه بز بی ارزش تر است. این را می دانستید که من برای دنیا وارد سیاست نشدم، بلکه برای عدالت آمدم.

شروع می شود. می گویند: شروع فتنه از دو جاست که هر دو نقش دارد. یک بُعد نفسانی دارد که همان خودخواهی است. یک کسانی پیدا می شوند که خودمحور، دیکتاتور



و منفعت طلب هستند. برای آنها فقط قدرت و منافع خودشان مهم است. دوم فرمودند که بدعت نظری در مفاهیم؛ یعنی تغییر دادن اصول یا تحریف کردن اصول است. سپس گروهی از گروهی کمک می خواهد؛ یعنی یک عده انحرافات فکری را تئوریزه می کنند و یک عده هم برای

نفسانیت آنها هیزم می ریزند. بعد حضرت فرمودند اگر باطل با حق مخلوط نشود، حق طلبان به راحتی تشخیص می دهند و کار باطل پیش نمی رود. منتهی در فتنه، فتنه گران اندکی از حق و اندکی از باطل را می گیرند و مخلوط می کنند. وقتی حرفهایش را نگاه می کنی، سخنرانی اش را گوش می دهی و مقاله اش را که می خوانی، می بینی یک چیزهای درستی در آن هست و یک چیزهایی باطل است. اینها با هم مخلوط می شود. باطل صریح نیست. بعد حضرت می فرماید اینجاست که بازار شیطان گرم می شود و یاران خود را پیدا می کند. شیطان در جامعه یارگیری می کند. حضرت امیر می گویند اگر کسی اهل حق باشد و تقوای حق داشته باشد، خداوند رهایش نمی کند و می تواند راه حق را پیدا کند.

یک جای دیگر - خطبه ۱۵۱ - می فرماید: مردم! شما هدف شدید بلا و امتحان هستید. از مستی و فور نعمت بیدار شوید و از سختی عقوبت بترسید. آن گاه که غبار شبهه برخیزد، برجای خویش بمان. چیزی نگو و کاری نکن. اگر جایی نمی توانی حق و باطل را تشخیص بدهی، براساس تعصب و احساسات شروع به موضع گیری نکن. فتنه آغازش چون ابتدای جوانی دلربا و فریبنده و جذاب است، اما وقتی پایان یابد، آثارش چون نشانه های ضربت سنگ، شوم و زشت است. خیلی تعبیر قشنگی است. فرمودند: وقتی که فتنه می آید، اولش نمی فهمی که فتنه است. می بینی همه چیز مرتب و قشنگ است، اما وقتی که می رود و کارش را می کند، می بینی که چقدر زشت است. فرمودند: اینجا جای صبر و دقت است. آغاز فتنه از آنهاست که بر سر قدرت و ثروت و ریاست مسابقه می گذارند و چون سگان این مردار را از دندان یکدیگر می ربایند و یکدیگر را می جویند. قدرت طلبها و پس از مدتی پیروان، از رهبران اعلام بی زاری می کنند و رهبرانشان از

پیروانشان گلايه می کنند. هر یک تقصیر را بر عهده دیگری می گذارد و چون دشمنان از یکدیگر جدا می شوند و هیچ یک مسئولیت آنچه کرده اند و مسئولیت فتنه را بر عهده نمی گیرند و یکدیگر را با لعنت دیدار می کنند.

در خطبه ۹۳ فرمودند: وقتی که فتنه می آید، از روبرو شناخته نمی شود وقتی که تمام می شود، از پشت سر شناخته می شود. اول که می آید نمی فهمی که این فتنه است. فکر می کنی که این روشن است. وقتی که تمام می شود، جانها، مالها و ابروهایی پایمال می شود. جای دیگر حضرت فرمود: ای مردم! امام حاکم خود را در این فتنه ها تنها مگذارید تا بعدها خود را سرزنش کنید. خود را در آتش فتنه ای که پیشاپیش آن رفته اید، بی اندیشه در نیاورید. همانا من برای شما چراغم در تاریکی؛ هر کس در تاریکی است و حق را از باطل نمی شناسد، به این چراغ بنگرد و راه را بیابد. فرمود: در فتنه دل های سابقاً مؤمن دودل و سست می شوند. مردان سالم و خوش سابقه که ما آنها را به خوبی می شناختیم، در فتنه گمراه می شوند، بازی می خورند و بازی می دهند. رأی درست و نادرست در هم می آمیزد. پدر و فرزند علیه هم کینه می ورزند.

یکی از مواردی که خود حضرت آن را صریحاً فتنه نامیدند، شورش جمل بود که به جنگ جمل منتهی شد؛ اولین جنگی که بر امیر المؤمنین علیه السلام تحمیل شد و خود حضرت امیر در نهج البلاغه شورش طلحه و زبیر را فتنه نامیدند و از مردم خواستند که آن را سرکوب کنند. وقتی آنها آمدند بصره را گرفتند، حضرت نامه ای به مردم کوفه نوشتند که دیگ آشوب به جوش آمده و فتنه آغاز شده است، همه به سوی رهبر خود بشتابید و در جهاد علیه فتنه شتاب کنید که تأخیر خطرناک است، شاید یک وقت دیر شود. این قضیه جنگ جمل چه بود؟ اولاً آن طرف جبهه چه کسانی بودند؟ جزو خوش نام ترین و خوش سابقه ترین افراد و اصحاب پیامبر. کسانی که حضرت امیر می گوید ما از کودکی و خردسالی با هم بزرگ شدیم، در جبهه ها همه در کنار هم بودیم. شخص دیگر کیست؟ جناب عایشه ام المؤمنین. عایشه جزو نزدیکترین کسان به پیامبر بود. خلیفه سوم کشته می شود. پس از آن شورش می شود و سه روز جنازه خلیفه روی زمین می ماند و هیچ کس حاضر نمی شود آن را بردارد. سرانجام با وساطت امیر المؤمنین امام علی علیه السلام نیمه شبی جنازه خلیفه را بردند و مردم مدینه گذاشتند که در قبرستان مسلمین دفن بشود. قتل خلیفه هم یک فتنه بود. حق و باطل مخلوط شد. حضرت امیر، هم منتقد روش حکومتی عثمان خلیفه سوم بودند و هم مخالف قتل خلیفه بودند. حضرت امیر در نهج البلاغه می گویند تا توانستم مانع ایجاد کردم که خلیفه کشته نشود، بلکه اصلاح بشود، اما نشد.

خلیفه کشته می شود و اصحاب، مهاجرین و انصار به سمت امیر المؤمنین هجوم می آورند که شما رهبری را به عهده بگیرید. حضرت می فرماید: من را رها کنید و سراغ کس دیگری بروید. کسانی هستند که دلشان می خواهد و آمادگی دارند که حکومت را از شما تحویل بگیرند. از من بگردید. من اگر در حاشیه باشم و نظارت بکنم و مشورت بدهم؛ بهتر از این است که مسئولیت را به عهده



در خطبه دوم نهج البلاغه حضرت امیر می گویند:
پیامبر که آمد، فتنه چون شتری مست مردم
را پس در پی پیامبر می کرد و ناخن در ایمان
آنها می زد.

حضرت امیر، هم منتقد روش حکومتی عثمان
خلیفه سوم بودند و هم مخالف قتل خلیفه
بودند.

و مهار شتر خلافت را روی کوهانش می انداختم تا هر جایی
که می خواهد برود. شما می دانید که دنیا در نزد من از عطسه بز
بی ارزش تر است. این را می دانستید که من برای دنیا وارد سیاست
نشدم، بلکه برای عدالت آمدم.

ابن عباس روایت می کند در دومین روزی که مردم مدینه با علی (علیه السلام)
بیعت کردند، ایشان یک خطبه سخنرانی کرد که از همین سخنرانی،
جنگها بیرون آمد. بخشی از سخنرانی امیرالمؤمنین این بود که
گفت: مردم! روز اول حکومت به شما بگویم که هر زمین و قطیعه
و امکاناتی که از بیت المال در دوره قبل گرفتید و از اموال خدا و
بیت المال به هر کس دادند، همه آنها بدون استئنا به بیت المال باز
خواهد گشت. هر کس هر چه از بیت المال بیش از سهمش برداشته،
به بیت المال برمی گردانم، این قدم اول حکومت من است.

حضرت امیر فرمود: حقی که زمان بر آن گذشته، باطل نمی شود.
آن حق هم باید استیفا بشود. بعد فرمود بگذارید راحت تان کنم، اگر
این اموالی که از بیت المال برداشته و با آن ازدواج کردید و مهریه
خانم های تان کردید و بچه دار شدید، همان را هم از شما پس می گیرم.
اگر در زمین ها و باغها و در نقاط مختلف سرمایه گذاری کردید، همه
را از شما پس می گیرم. اینها مال شما نبوده، مال خداست و متعلق
به فقرا و محرومین است. «فَأَنْ فِي الْعَدْلِ سَعَةٌ» در اجرای عدالت
کشایش و سعه و راحتی برای همه است. اتفاقاً اگر عدالت اجرا بشود،
همه راحت زندگی می کنند. «و من ضاق عليه العدل فالجور عليه

اضيق»؛ اگر کسانی از فشار، عدالت
را سخت گیری می دانند، بدانند که
بی عدالتی فشار و سختی اش بیشتر
است. «ذمتی بما أقول رهينة و انا به
زعيم»؛ این حرف هایی که می زنم
شعار نیست و جانم را برای این
حرف ها می دهم.

فرمودند: انهایی که تقوا داشته
باشند، در شبهات وارد نمی شوند.
«إِنْ بَلَيْتَكُمْ قَدْ عَادَتْ»؛ امتحان
بزرگ شما دوباره شروع شد، مثل
روزی که پیامبر آمد «كَهَيْتَهَا يَوْمَ
بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّه»؛ درست به شکل
همان روزی که خداوند پیامبر را
برانگیخت. «وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ»؛
به خدایی که محمد را برانگیخت
سوگند که «لَتُبْلِيَنَّ بَلْبَلَهُ وَ لَتُعْرَبَنَّ
غُرْبَلَهُ»؛ کاری می کنم که دوباره در
هم بریزید و غربال شوید. دوباره
باید معلوم بشود چه کسی سر
پیمانش با خدا هست و چه کسی
نیست، کی مؤمن است و کی کافر.

بگیرم. چرا؟ فرمودند: «فإنا مستقبلون أمراً له وجوه و ألوان»؛ خیلی کار
پیچیده ای است، ما به استقبال کاری می رویم که انواع و اقسام چهره ها
و رنگها در آن هست. بازی رنگها و چهره هاست. فرمودند: اگر
کار حکومت را به من بسپارید، کار سختی خواهد بود «لا تقوم له
القلوب و لا تثبت عليه العقول»؛ نه قلب های تان برای این کار محکم
خواهد بود و نه عقل های همه تان ثبات خواهد داشت. حق را از باطل
درست تشخیص بدهید. «و ان الأفاق قد اغامت»؛ من از همین الان
می بینم آفاق تیره خواهد شد، نیمه تاریک و نیمه روشن خواهد بود.
تشخیص آن درست نخواهد بود. «و المحجة قد تنكرت واعلموا اني
... ما اعلم»؛ این را بدانید اگر من رهبری و حکومت را قبول کنم،
آن جوری که خودم می دانم و تشخیص می دهم عمل خواهم کرد.
دیگر سر هر چیزی نمی آیم از شما اجازه بگیرم، به تشخیص خودم
عمل می کنم. «و لم اصغ الي قول القائل و عتب العاتب»؛ دیگر گوشم
بدهکار و راجی و سرزنش این و آن و جوسازی ها نخواهد بود. این
را بدانید با چشم باز با من بیعت کنید و به من رای بدهید.

خود حضرت امیر می فرمایند: من که نمی خواستم قبول کنم، ولی
چنان جمعیت هجوم آورد که حسن و حسین زیر دست و پای مردم
داشتند له می شدند و لباس من از دو طرف پاره شد و پیرمردهایی
که با عصا راه می رفتند، آن قدر با شوق آمدند که یادشان رفت عصا
دارند. دختران جوان از فرط اشتیاق حجابشان را کنار گذاشته بودند و
به طرف من می دویدند. من وقتی دیدم مردم در صحنه آمدند و یک
همچون مقبولیت و حس بیعت عمومی است و می گویند ما پای تو
ایستادیم، خب من بهانه ای ندارم که قبول نکنم. حجت بر من تمام
شد. اما من آمدم با اینکه می دانستم بعداً چه اتفاقی خواهد افتاد و
همین هایی که دارند با من بیعت می کنند، بعضی های شان با من چگونه
رفتار خواهند کرد.

بعد از بیعت گروهی پیمان شکستند؛ ناکثین، گروه دیگری از دین
بیرون رفتند؛ مارقین و دسته سوم ستم کردند؛ فاسطین. همین هایی که
اکثرشان با من بیعت کرده بودند سه جنگ را بر من تحمیل کردند.
گویا نشنیده بودند که خداوند در قرآن فرمود آخرت مال کسانی
است که در دنیا دنبال فساد و برتری طلبی نباشند: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ
نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ»؛ این خانه، دار آخرت است. آن را مخصوص قرار
دادیم برای کسانی که «لَا يريُدُونَ» در دنیا اراده علو یعنی برتری طلبی،
ریاست طلبی، قدرت طلبی «وَلَا فَسَادًا» و اراده فساد نداشته باشند.
انهایی که در دنیا برتری طلبی کنند یا دنبال فساد باشند، از آخرت
سهمی نخواهند داشت. حضرت امیر می فرماید: چطور شما در قرآن
این آیه را دیدید و می بینید و باز با من درگیر شدید؟ این آیه در
ذهن همه شما هست اما دنیا چشمتان را پر کرده است. به وقتش
از این جور آیه ها یادتان می رود، چون منافعتان در خطر می افتد. آگاه
باشید سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر
آن توده مردم خواص و عوام برای بیعت با من هجوم نمی آوردند
و حجت بر من تمام نشده بود و اگر نبود که خداوند پیمان گرفته
است از عالمان و آگاهان که آرام نگیرند بر گرسنگی ستمدیدگان و
شکم بارگی ستمگران، به خدا سوگند حکومت را قبول نمی کردم

